

Subject :

Year :

Month :

Date :

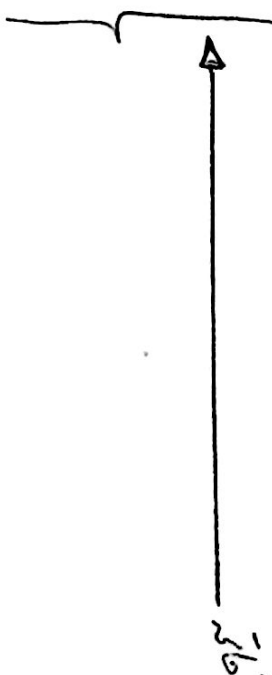
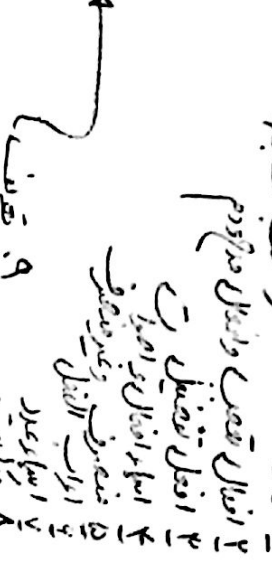
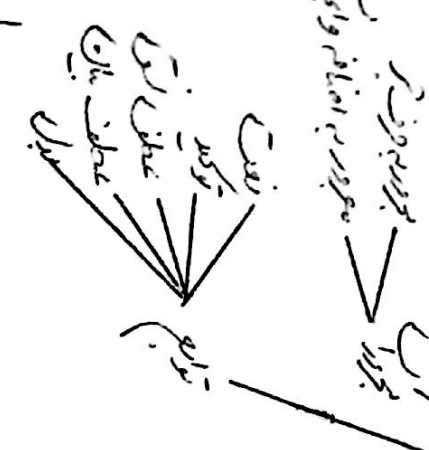
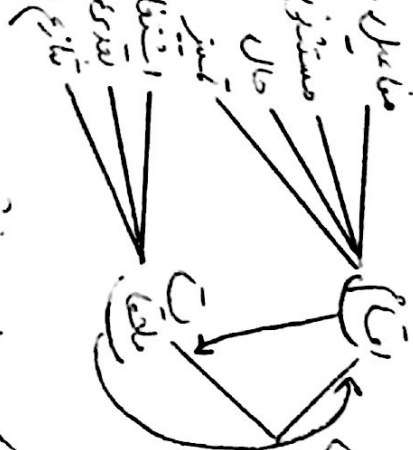
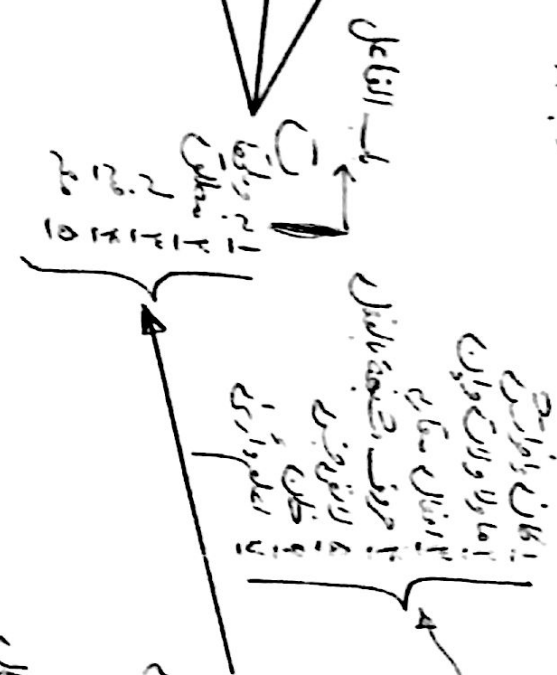
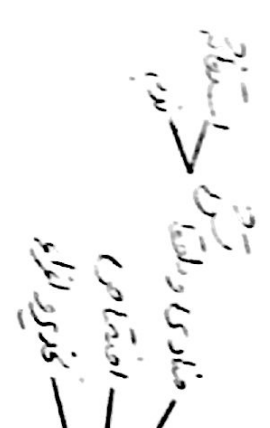
کتاب مورد نیاز ریاضی اول

- ۱ نخود افرو
 - ۲ جمع الحوامع
 - ۳ الارضاد
 - ۴ او فم المائ
 - ۵ فوائد حسیه
 - ۶ حالت الصل (شرح استیونی) فهم مطالب و از یاد گرفتن وقت (دقت اقرا)
 - ۷ حالت عبد الحید ابن عقیل رصعی / رخصه احوال
 - ۸ مختصر جدی احوال - از روی آن
 - ۹ دقت افزای در متون و مطالب
 - ۱۰ آتای با حراص کلی علم نو (استفای مجدد)
- شماره کتاب ۲ *
شماره کتاب ۳ *
شماره کتاب ۴ *
شماره کتاب ۵ *
شماره کتاب ۶ *
شماره کتاب ۷ *
شماره کتاب ۸ *
شماره کتاب ۹ *
شماره کتاب ۱۰ *

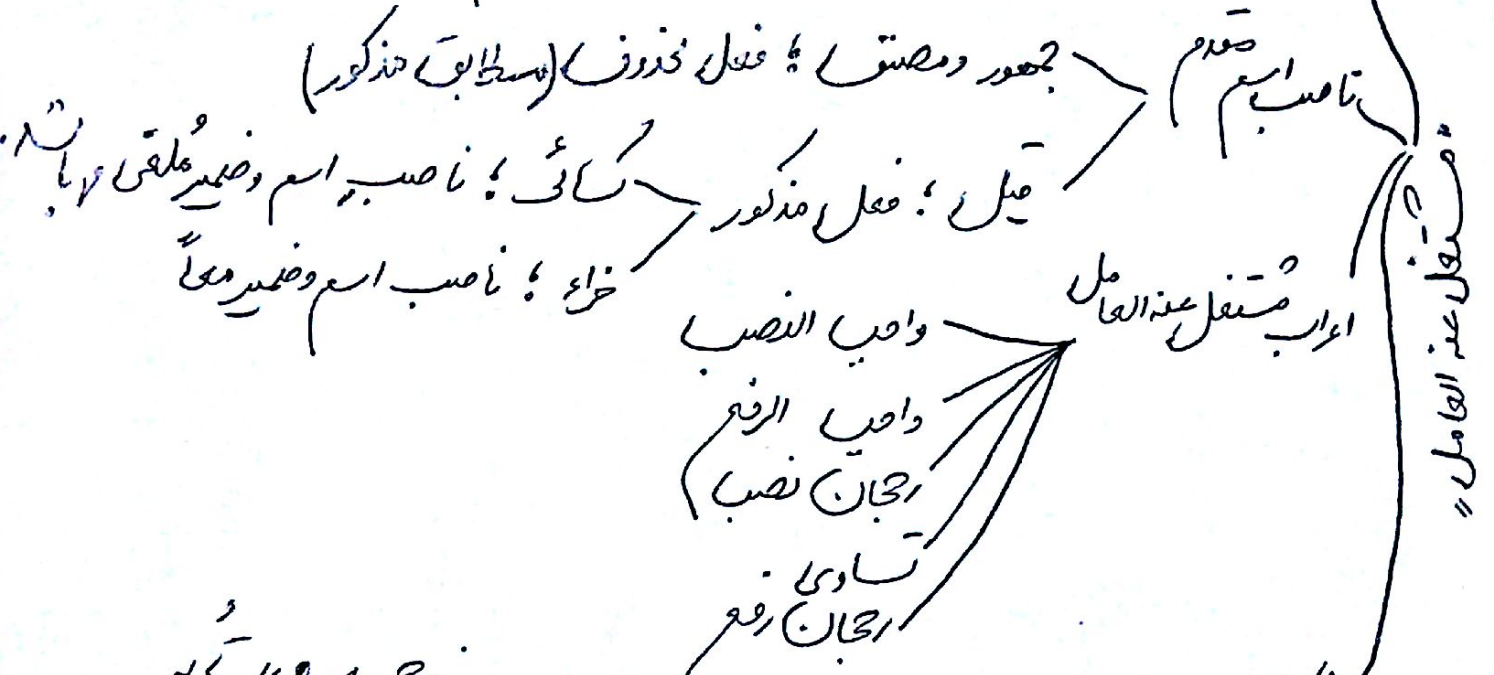
الفحو و الفات *

المدارس النوریة یا نوره ضنی

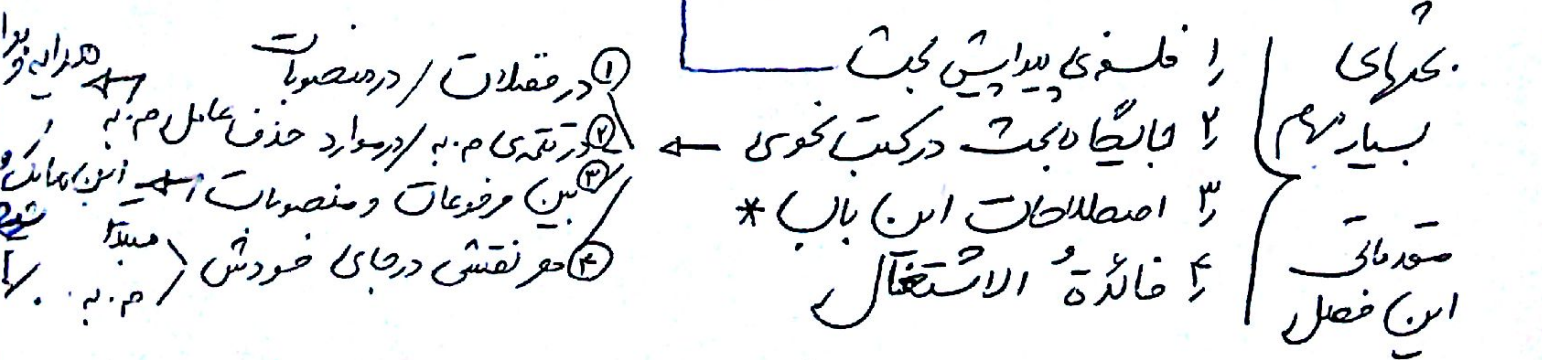
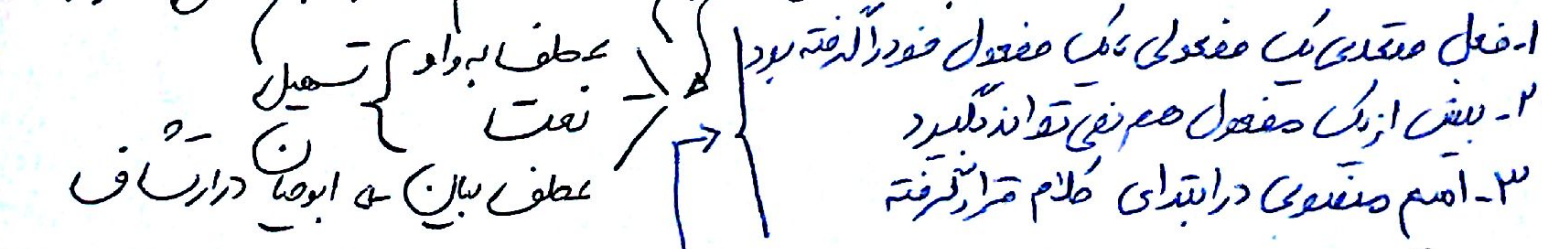
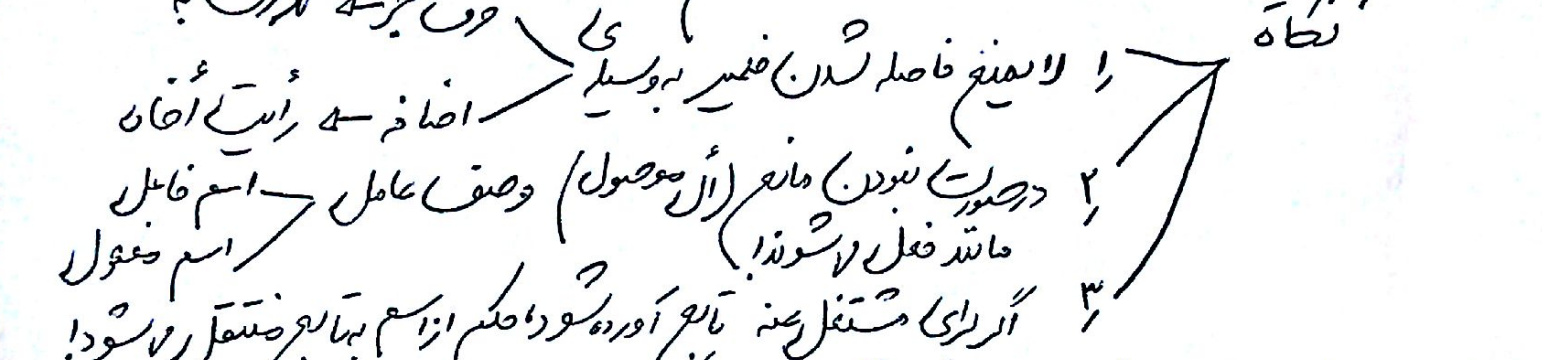
- ۱۱ جاری که نوشتن پیش و طالب و از برای میرزا فهم مطالب قبل ر کلاس
- ۱۲ تحقیق حقایق مختلف بر رصع به کس ر جوعی و رخصه احوالی
- ۱۳ بودار مطالب قبل ر طالب و از برای موضوع مورد کس
- ۱۴ بعد از اتمام مسافت
- ۱۵ مراحل پیش و طالب و لسطی
- ۱۶ عدامل ۳۵ حکیم
- ۱۷ مطالبه و تفکر در رصع این مسائل
- ۱۸ متن اصولی ترکیب شود + ارجاع ضمایر به مراجع + ترجمه لغات
- ۱۹ تفکر در مطالب اصولی و رصع در فهم آنرا
- ۲۰ مستفصل کردن ابراز ان و اشتکالات



تعریف! اسمی مقدم شود و بعد آن فعل یا شبه فعلی بیاید که در ضمیر اسم یا سبب اسم عمل کند به طوری که اگر سبب یا ضمیر نبود در اسم مقدم عمل می کرد!



متغی عن العامل



* الساء رفعها؛ رهنه؛ شغول؛ (معی منصرف) رفع الساء رفعها متغی عن متغی

اعلام علی روح: رحمت بعد از صفت رحمت نیست. آیه ۱۱ یونس

نست استدرج

واجب النصب ← اداة مختصه بفعل + متقل عنه العامل + متقل (عداوند محبت می (۱۰۰))

استغراق حسیا وان
"بغير عنده"

واجب الرفع ۱ اداة مختصه باسم + متقل عنه العامل + متقل

۲ متقل عنه العامل + صدارت طلب + متقل

اداة شرط
اداة استفهام
ماي نافع

۱ متقل عنه العامل + متقل (فعل طلب)

دعا نفی امر

۲ اداة خالی فعل + متقل عنه العامل + متقل

جواب
حسب ما اولا وان
استفهام (خاصه بنیاد فاعل ظرف بابتد)

۳ فعل متصرف + مجهول + عاطف + متقل عنه العامل + متقل

رجحان نصب

تادی ← مبداء + خبر (فعل متصرف) + عاطف + متقل عنه العامل + متقل

رجحان رفع ← غیر حاد رفوع (الأولیه عدم التقدير)

اعلام متقل عن العامل

واجب الرفع ۱ متقل عنه العامل + اسم فعل
۲ متقل عنه العامل + امر (فعل طلب) به معنای عام

رجحان رفع ۱ فون استفهام + فاعل (غیر ظرف) + متقل عنه العامل + متقل
۲ فعل متصرف + مجهول + عاطف + فاعل + متقل عنه العامل + متقل
۳ فعل جامد + مجهول + عاطف + متقل عنه العامل + متقل

«وان الام مع التقین»

خلاصه کتب ابن الفاعل

توسیع مفاعیل

وتوسیع رعایه اهل

وتوسیع رعایه خلا اهل

جواز و تحسین (تفسیرنا؛ رحمان مفاعیل - اهل) - غیره وارد فوق

حذف م. م. ب.

فقطه؛ ۴ - ۲ مغزولی و آنکه در اهل مبتدا و خبر نبوده!

تجدید؛ رکن کلام است - مفاعیل افعال غیر مبتدا و خبر

کمالند (خان و علم و ...)

حذف م. م. ب. متصله

غیر مفسر رعایه آخر آیه قرآن
- اجتناب در کلام
- تفسیر مغزولی

حذف و مفسر

۱. م. م. ب. جواب سوال این

۲. م. م. ب. مفسر فیه باب

حذف عامل م. م. ب.

جائز مع وجود الترتیب

حالی

معالی

واجب

۱. عامل محدود شرطی عامل مذکور است سود!
(جمع بین مفسر و غیر مفسر جائز نیست)

۲. م. م. ب. منادی واقع شود به حرف نداء!
(جمع بین عوض و معوض صحیح نیست)

۳. در ضرب المثل

۴. جاری برای ضرب المثل

(الأمثال لا تتسیر ولا تتبدل)

نکته کلیدی
- جمع العوام مع شرح مجمع الجوامع فی النحو
ج ۱ ص ۲۸۶
الأفعال التي تتعدى
إلى الثلاثة دلائل سود!

۲. حاشیه الضمان ج ۲ ص ۱۴۵
حاشیه وصیر المتعدی لازماً أو فراً حکم اللانتم کعبه أسیاء
مطلوبه سود!

«بِسْمِ تَعَالَى أَنْتَهُ»

- ۱. توارید عاملان بر مفعول واحد را بصیغ
- ۲. حدامل ۲ عامل باشند.
- ۳. قبل الاستعمال مراد است (زایع الاستعمال)
- ۴. قرینه بر تعیین مراد متکلم نداشته باشیم.
- ۵. مفعول بدون عامل را بصیغ
- ۶. قابلیت عمل را داشته باشند

کسر
فل
راع
رباب
مذراع

- ۱. مفعول که بعد عامل را واقع شوند! بنده!
 - ۲. عامل دوم سوگند نامک اول بنا بر مفعول
 - ۳. اگر مفعول طلب هستند بنی لازم و علی
- نبا کنند!

یعنی با الشارح عمل را

به دومی درصیغ

به اولی درصیغ = واجب است در دومی صیغه را درصیغ
 مفعولی = ضمری و ضربان الزام
 غیر مفعولی = ضرب و ضربه زده

اولی مفعول است! واجب است!
 اولی ضمه درصیغ
 «کینان و کسب و انبار»

اولی طلب غیر مفعول است!
 غیر مفعولی و فصل است
 حذف واجب است
 «ضرب و ضربتی زده»

غیر مفعولی و فصل نیست! *

تاریخ
 اگر قرینه بر حذف باشد = حذف ضمه است!
 اگر قرینه بر حذف نباشد = به صورت اسم ظاهر آید!

این فاعل
 ضمه است آوردن!
 به جای ضمیر اسم ظاهر آوردن!

کوفیون
 ضمه است آوردن!
 حذف ضمیر رأس

نظر بعضی
 در م. اول = تقدم ضمیر نیز جائز است!
 در م. دوم و حالت بسی = افکار و ماضی واجب است!

مصنف! و صواب افکار و ماضی متنازع منه

تذکرہ



فاعل می خواهد → و صواب افتخار تام و قعد افعال

مفعول می خواهد → و صواب افتخار ال نادرا → رئیس و الکرمی ابوی

فاعل می خواهد → و صواب افتخار تام و قعد افعال
 فعل است → الناس حاصل الناس حاصل م. اول ظن نبال
 فعل است → الناس حاصل الناس حاصل م. اول ظن نبال

مفعول می خواهد (غیر فاعل)
 فعل است → الناس حاصل الناس حاصل م. اول ظن نبال

* افعال هکذا

اصناف ؛ به صورت ضمیر منفصل و متاخر از متاخر ضمیر کانت و کان زید صدیق اباه
 بعضی ؛ *
 آخر ؛ الرقین بر حذف دارم جواز حذف → کنت و کان زید صدیق
 ابن طیب ؛ به صورت اسم ظاهر → کنت صدیق و کان زید صدیق
 الرقین بر حذف دارم و صواب حذف
 الرقین بر حذف دارم به صورت اسم ظاهر

أظن زيدا وعمرا ، يظناني في الرضا «افزون»
 أظن زيدا وعمرا أفزون ، يظناني اباه في الرضا
 أظن زيدا وعمرا أفزون ، يظناني اباها في الرضا
 أظن زيدا وعمرا أفزون ، يظناني أخا في الرضا
 تذکرہ

▲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

صَوْنِ جَمْعِ بَيْنِ عَوْضِ رَدِّ مَوْضِعِ مَصْبُوحٍ نَسْبًا بَدَلًا ✓

وَجَوَابُ حَذْفِ عَامِلٍ مُتَّفَعٍ عَنِ الْعَامِلِ
مُتَّفَعٍ عَنِ الْعَامِلِ
جَوَازُ حَذْفِ عَامِلٍ مُتَّفَعٍ عَنِ الْعَامِلِ
دَر مَعْنَى وَلَدًا

اِسْتِطْرَاطُ اَحَادٍ
فَقَطُّ دَر مَعْنَى كَافِرٍ اِسْتِطْرَاطٍ (مُحَدَّرٍ)
دَر مَفْسِرٍ وَ مَفْسُورٍ
عَدَمُ اِسْتِطْرَاطِ اَحَادٍ (لِذَلِكَ طَلَبُ رَدِّ مَعْنَى)؛ مَاذَا اِسْتِطْرَاطُ؟ كِتَابًا اَعْرَبَ

مَقَامُ حَذْفِ مَفْسُورٍ
بِقَبْلِ مُتَّفَعٍ عَنِ الْعَامِلِ
بَعْدَ مُتَّفَعٍ عَنِ الْعَامِلِ

صَدْرَاتِ طَلَبِ

- اداة كسرة
- اداة استنزام
- عوض و تخفيض
- حروف ناسخه
- لام ابتدائية
- ما نافية و لا نافية
- كسرة خبرية
- موصول
- اداة استثناء

- ۱ اوجوب نصب
- ۲ اوجوب رفع
- ۳ تخيار نصب
- ۴ تخيار رفع
- ۵ تادی

- ۱ اختياري الرفع و ضابطه
- ۲ اختياري النصب و مواضعه
- ۳ استواء الرفع و النصب
- ۴ وجوب النصب و مواضعه

- ۱ اوجوب نصب
- ۲ اوجوب رفع
- ۳ رجحان نصب
- ۴ تادی
- ۵ رجحان رفع

اصلي استوى

«ابن حبيب»

«ابن مالك و يرفع براء»

مبتدا و خبر + نواسخ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فاعل
نائب فاعل

مرفوعات

مقدمه (= تقدی فعل / ربّی مفاعیل / شاعر عاملان)

(مستقل عن العامل)

منصوبات

مجزوات

مصدر + فعل + ضمیر
لازم
مقدّمی

الکثیر بحالته

ایک صبر + فعل + ضمیر

اسم مفعول ناقص
فعل لازم

اسم مفعول تام
فعل مقدّمی

علامت فعل مقدّمی

علامت فعل لازم

افعالی که دلالت بر طبیعت می کنند.

افعالی که دلالت بر تمیزی یا کثرت می کنند
افعالی که دلالت بر معنای غیر دائمی و عرضی می کنند
افعالی که دلالت بر معنای مطّوعه می کنند.

معنا

ربا مزید
افعلل و ملحقات آن و افعلل (واکوفد)

اففونل و ملحقات آن (واففونل) (واففونل)
ربا می مزید (اخرنجم)

وزن

ن فعل لازم

* واو مقدّمی

حرف جر؛ عیب حتی انت قائم **

حرف نایب افعال؛ ذهاب زید
تضعیف علین الفعل (باب تعیل)؛ فوحده

سبب و فراء؛ نصب

خسیر بوی؛ جر

پس
اعراض
مجلسا

قبل ان
قبل ان

شای
قیاسی

بقای جر در مفعول
منصوب کردن مفعول
منصوب بتعریف خافض

** حذف فاء جر

یا یا المعین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَوْنٌ (جمع بين) عوضاً عن الموحض صميم كسر بال ٧

و صوب حذف عامل
مستقل عنه العامل

صَوْنٌ (جمع بين) مفسر ومفسر صميم كسر بال ٧

جواز حذف عامل
مستقل عنه العامل

در معنی ولعظ

استراط اتحاد

در مفسر و مفسر / عدم استراط اتحاد (نه لفظی و نه معنوی)؛ ماذا استرطت؟ كتاباً اقره

قبل مستقل عنه العامل

مکان حذف مفسر

بعد مستقل عنه العامل

صدقات طاب

- اداة لفظ
- اداة استفهام
- عرض و تحضض
- حروف نانی
- لام ابتدائی
- ما نافی و لا نافی
- کم خبری
- موصول
- اداة استثناء

- ١ اوجوب نصب
- ٢ اوجوب رفع
- ٣ مختار نصب
- ٤ مختار رفع
- ٥ تادی

- ١ الاختیار الرفع و ضابطه
- ٢ اختیار النصب و مواضعه
- ٣ استواء الرفع و النصب
- ٤ وجوب النصب و مواضعه

- ١ اوجوب نصب
- ٢ اوجوب رفع
- ٣ اوجوب ان نصب
- ٤ اوجوب اوی
- ٥ اوجوب ان رفع

«اصطی لفظ»

«ابن حاجب»

«ابن مالک و یغیرا»

تعارفياً ووجه تسميته
انواع و اقسام
مطلق

م. مطلق + وصف ؛ رجباً (رجوعاً) العترة
(موصوف)
م. مطلق + م. م. اليه ؛ كبرت لبيد ذي رجب
(مضاف)
م. مطلق + م. م. اليه ؛ رجباً (رجوعاً) الله
(م. م. اليه)
رجباً (رجوعاً) صحفياً اليه

تاكيدى
نوعى
عددى

تأسيلى اصل
(مقدم)

التر بصيرتو ؛ اصل - مصدر / فرغ / فعل / وصف
بعضه بصيرتون ؛ مصدر - فعل - وصف
آخر ؛ اصل - مصدر / فعل
كوفون ؛ فعل - مصدر
(اصل) (فرغ)

اعمال م. مطلق
مصدر
فعل
وصف

انما بيان م. مطلق

- قاعده كلئى ؛ هو انكته باخرته دلالت بر م. مطلق بالاد .
- ١ اكل + مصدر (م. م. اليه) جدد كل الجدد
 - ٢ بعض + مصدر (م. م. اليه) ضربه بعضه
 - ٣ ادق با مصدر فعل / فرغ الجدل
 - ٤ وصف + مصدر (م. م. اليه) ربت اذ
 - ٥ اسمى كه نوع خاصى از مصدر دلالت كند اسمى
 - ٦ اسمى كه تعداد مصدر را دلالت كند فابلدهم
 - ٧ آلت ايجاد مصدر ضربه سولاً
 - ٨ ضمير راجع به مصدر لا اعذب احدك
 - ٩ اسم اشاره ضربه ذك الضرب
 - ١٠ اسم مصدر انقل غدا
 - ١١ اسم عين والله انبيكم من الارض
 - ١٢ مصدر فعل دبر تبلى الله تبليلاً

ذکر مصادر

تسند و جمع م. مطلق

حذف عامل م. مطلق

اصطلاح

بعضی و در بعضی

انواع و اقسام

مطلق

عامل م. مطلق

نائب م. مطلق

تثنی و جمع م. مطلق

احكام

تأکیدی - فقط مفرد

نوعی / عددی

مفرد / مثل / جمع

حذف عامل م. مطلق

وجوبی

عامل طلبی باشد

«قیاسی»

جواری

حواجا قرینه باشد

قرینه عالی؛ قدوماً مبارکاً / قرینه معالی؛ لیراً ریراً

(انذل) (لا تعقد)

امر؛ ندلاً

نحو؛ لا تعقد

دعا؛ سقته

(معاک الله)

(أتوانی)

استقام تو بفری؛ أتوانا

هدا و شکر

مدفولش رفع داده و فاعلش مورد تضرعش است.

عامل خبری باشد

ای که جار مجاز ضد الی اللله

۱- مصدر تفصیلی؛ برا تفصیل عاقبت جمله مابعد بیاید؛ و اما صا بعد و یا فداء

سنا؛ لیر

۲- مصدر مکرر؛ اگر مصدر تکرار شود و نائب از فعلی گردد که خبر بر اسم عین بود

زود؛ لیر

۳- مصدر موصوف؛ اگر مصدر به وسیله الای یا آنها مصدر شود و نائب از فعل مستند به اسم عین باشد

ما انت الا کثیر

۴- مصدر موصوف لثقه؛ اگر مصدر جمله را تأکید کند که معنای مصدر از ضنون جمله

فخمة و تلوذ؛ له علی الف اعترافاً

۵- مصدر موصوف لغت؛ اگر مصدر جمله را تأکید کند که معنای مصدر از ضنون جمله جمله خبری

لما تلوذ بکة افعال معنای خلاف مصدر نیز در آن می رود؛

۶- مصدر موصوف؛ اگر مصدر برای تبه استعمال شود و بعد از

جمله ای بیاید که در آن جمله اسمی هم معنای

مصدر و نیز صاحب آن اسم موجود است؛

لی بکاء بکاء ذان عضلة

۷- مصدر موصوف؛ اگر مصدر برای تبه استعمال شود و بعد از

جمله ای بیاید که در آن جمله اسمی هم معنای

مصدر و نیز صاحب آن اسم موجود است؛

لی بکاء بکاء ذان عضلة

۸- مصدر موصوف؛ اگر مصدر برای تبه استعمال شود و بعد از

جمله ای بیاید که در آن جمله اسمی هم معنای

مصدر و نیز صاحب آن اسم موجود است؛

لی بکاء بکاء ذان عضلة

تعریف: چیزی که در خاطر آن فعل مذکور انجام می‌شود.

مصدری است

مصدر

در باب طبع و
در باب اجتهاد

حکم امر

اقسام مصدر

مصدر با شرط
مصدر با شرط
مصدر با شرط

مصدر با شرط
مصدر با شرط
مصدر با شرط

مصدر با شرط
مصدر با شرط
مصدر با شرط

در مصدر علم وجود
مصدر با شرط
مصدر با شرط

(لام افتخاری)

مصدر مجرد ال و اضافی
مصدر با شرط
مصدر با شرط

مصدر مع ال
مصدر با شرط
مصدر با شرط

مصدر
مصدر با شرط

ترتیب معانی

۱ مفعولی که در اصل ؛ فاعل در معنی + مفعول در معنی
مبتدا و خبر نبوده
« أعطی و کسی »
م ۱۰۰ ب ۱
م ۱۰۰ ب ۲

احکام ترتیب معانی

وجوب رعایت اصل

۱= خود و صلاحیت فاعل در معنی براد استند استند استباه
رخ خواهد داد لذا مفعول اول، فاعل در معنی نهایی است.

أعطیت زللاً عمراً

۲= مفعول دوم در صورتی که طبعاً رعایت اصل لازم
گردد! ما أعطیت زللاً الا درهماً

۳= مفعول دوم اسم ظاهر و مفعول اول ضمیر متصل مانده
طبعاً رعایت اصل لازم خواهد بود!
أعطیت درهماً

وجوب رعایت خلاف اصل

۱= مفعول اول در صورتی که ابناً أعطیت الدرهم
الا زللاً

۲= مفعول اول اسم ظاهر و مفعول دوم ضمیر متصل مانده
الدرهم أعطیت زللاً

۳= مفعول اول دارای ضمیر مانده که به مفعول
دوم برمیگردد (در صورت رعایت اصل در معنی
مما قر لقطره و برقیه لا سود!)

« أسکین الدار البرکة » - عبور شدیم فلاف
(بنا) (بنا) (بنا)

تَوْبَتِ زَمَانًا يَأْتِيهَا مَدِينَتُهُنَّ مَعْنَى فِي مَارِدٍ تَأْتِيهَا وَصَطْرًا

بِخِلَافِ يَوْمِ الْكَيْفِ مَبْرُورِي بِخِلَافِ دَخَلَتْ الدَّارَ بِخِلَافِ مَذْرُوعَةً زَاكِرًا؛ ضَرْبٌ زَنْدٌ عَمْرًا يَوْمًا مَعْدَرًا؛ لَمْ يَسِرَّ؟ فَرَسًا

(انترایش معلوم نیست)

(ابتداء و انترایش مشخص است)

حامل

انواع نفعول فيه

ظرف

جایگاه ها
مابه جرات مانند جاب و ناصب
معاذیر

مکان و مبرم

اسم معانی که از خود اصلی فعل ساخته می شود مثل فرس

اسم ظرف

مبتدا
خبر
فاعل
مفعول به
مضاف الیه
مذکر
مؤنث

مذکر در این قسم دین می شود

ظرف و عوض
استبظرف و عند و لیدی (فقط با این مجوز مکان و قلیل است)

غیر متکلف

تقدیر دارد زمان و کثیر است

مصدر

تقدیر ندارد ذکاة البین ذکاة أمه (قلیل)

نیایب از ظرف

اسم عین در ظرف زمان مثل لا اکلین [مدن غیبیه] حَبْرَةَ بَنِ قَيْسٍ

شروط نصب
 ۱. اسمی که بعد از واو به معنای مثبت باشد و ما قبلش ر فعل یا شبه فعل باشد!
 ۲. مع

۱. فعل یا شبه فعل (ابن مالک)
 ۲. واو (جوابی)
 ۳. فعل مخدوف بعد از او و قبل اسم (لا بدت وها. حست) حاج
 ۴. و...

انقسام اسم بعد از واو
 ۱. رتخارفع؛ هم عطف و هم م. مع جائز است در اولی عطف
 ضعیف بنا بر...
 ۲. رتخارنصب؛ هم عطف و هم م. مع جائز است در اولی عطف
 ضعیف بنا بر...
 ۳. و جواب نصب؛
 *** الف) بنا بر مفعول معین (عطف غلط است)
 ب) بنا بر م. به بر عامل مخدوف (عطف و م. مع غلط است)
 ج) و جواب رافع؛ (قسم اضافی در وسط است)
 "نصب بنا بر م. مع ممکن نیست"

مبتدا و خبر و اسم
 ۱. اصل در واو عاطفه بودن است و هل را اصل اولی است!
 ۲. عطف بر ضمیر متصل در فروعی بدون فاصل قبیح است.
 ۳. عطف بر ضمیر متصل در موردی بدون اعاده یا فاصل قبیح است - عطف است - شرح کافی
 قبیح است - الفیه

لعلوة خاج نزل احلم اسمي لم يسلي الا واحواس از حلم مما قبل (اخراج مستثنى يا اخرج علمي

مستثنى اداة استثناء مستثنى الله مستقود

كناصب ؛ ١ الا " ابن مالك " ٢ فعل ما قبل فعل قبل الا " سير " ٣ فعل محذوف (استثنى) " خاج "

مستثنى مقدم بر مستثنى منه
موجب
غير موجب
ممتصل
متصل (متعلق و منقطع)
اعل ؛ اتباع
حواز ؛ نصب

٣ متفصل منقطع حجازي ؛ وجوب نه
٤ متفصل ؛ حواز انا ؛

مستثنى مقدم بر مستثنى منه
است
٤ كلام مسبب ؛ فقط نصب

٥ كلام منتر ؛ وجوب نصب / اتباع هم سمانه

اصغر ؛ (بالاد كلام منتر يا منتر با) ؛ فرق لفته هاشود الا در كلام نسبت و بحد
عوامل اعراب داره هاشود

٥ سالي الا آل الحمد ستيع
٤ محل زككي الا الورع

اصغر
١ جاء القوم الا زللا
٢ ما جاء القوم الا زللا / زللا
٣ ما جاء القوم الا حارا حارا
٤ ما جاء القوم الا زللا القوم

برای تاکید و زاید است؛ ما بعد الاكثر يا عطف بيان و بلك
عطف ناقص

در کلام مغرغ؛ یکی از مستثنی‌ها به درخواست عادل و مابقی مذکور
ما قام الازيد الا خالداً الاكبراً

همه‌ی مستثنی‌ها مستثنی‌هاستیم بر مستثنی‌هاستیم که در آنند؛
و صوباً نصب هم به قام الازيد الاكبراً
القدم

همه مستثنی‌ها مستثنی‌هاستیم بر مستثنی‌هاستیم که در آنند؛
یکی مضاف بر مضاف استثناء و مابقی منصوب
ما قام القدم الازيد الاكبراً خالداً
ما قام القدم الازيد الاكبراً

برای تاکید
نیازند

در کلام تام

مستثنی
اعراب به
الاكثر
الاصحاح

اما مستثنی‌هاستیم و لغو شد خود مستثنی‌هاستیم؛ مانند مستثنی‌هاستیم اول معانی شوند
اگر مستثنی‌هاستیم اول خارج از حکم ما باشد مابقی هم خارج شوند (در کلام صوباً)
اگر مستثنی‌هاستیم اول داخل در حکم ما باشد مابقی هم داخل شوند (در کلام غیر صوباً)

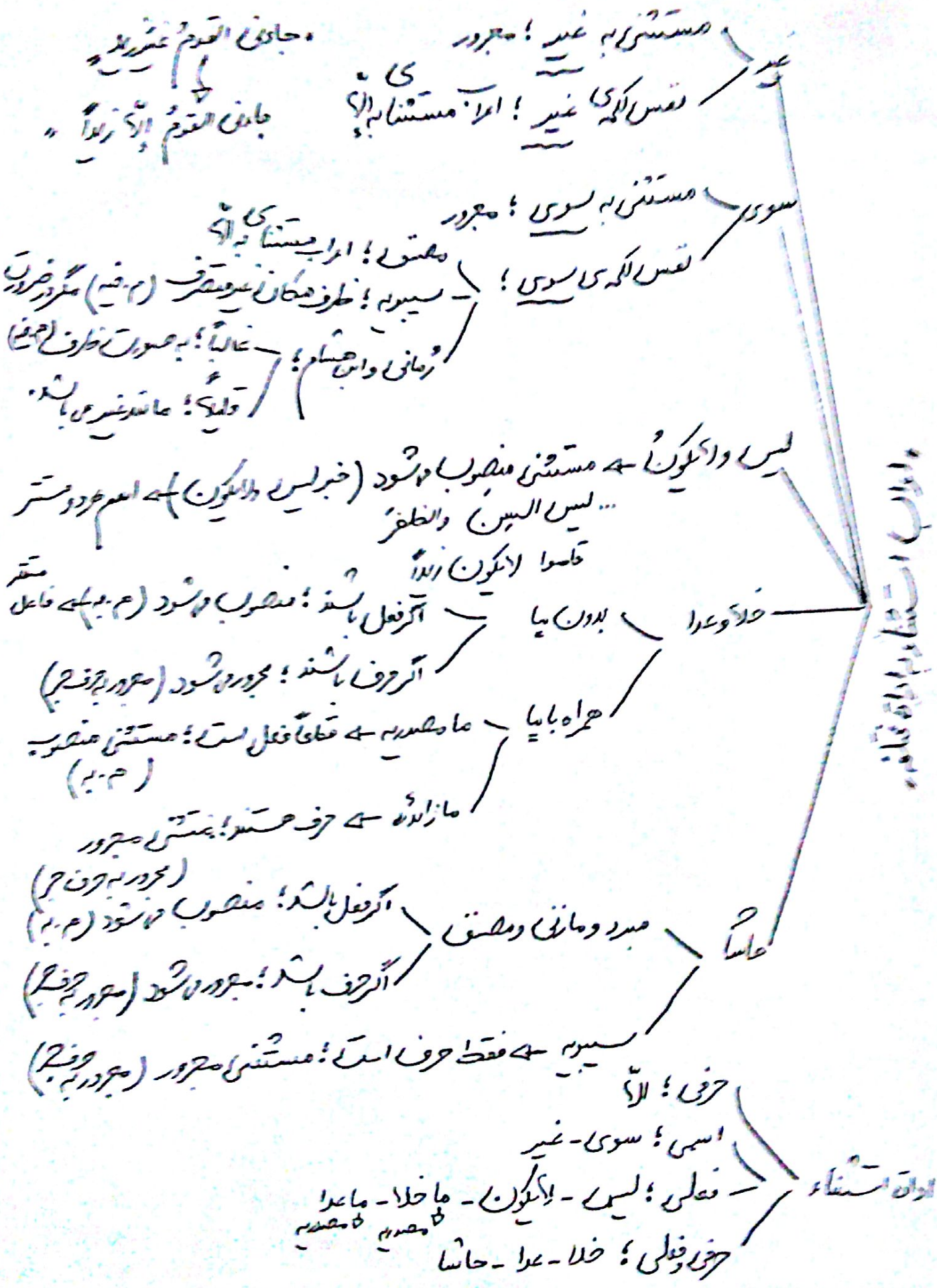
اما مستثنی‌هاستیم و لغو شد خود مستثنی‌هاستیم؛

«له عندي أربعون الأعمدة الأربعة التي أتيت بها»
الف) هوبن از ما قبل خود استثناء هر شود!

ب) استثناء هر فرد (عشرین و فیه) با هم جمع هر شود و از عدد اصلی (اربعون)
کم هر شود + استثناء هر فرد (عشرین و اتین) با هم جمع هر شود و اضافه
به عدد حاصله (فمسة عشر) هر شود. (سبعة وعشرون)

معنای
مستثنی
الاكثر

انواع استثناء در افعال



توین حال؛ وصفی (اسم عامل مستق) فضله (نه منذله و منسوب) منسوب و
 بعضی لغت خبر
 بعضیها
 مبین هیت صاحب الس
 مخرج بعض متمیزها و لغت منصوص

طایفه لغت صوری
 و منوعی

۱- توین فوق در (درت) برجل (راکب) هیت (مصادق است)؛
 یاخ؛ راکب استعمال شده برای تحضیر رطل و بیان هیت هم به صورت
 ضمنی در کند در حالی که بیان هیت جزو معنای موضوع علم حال است.
 ۲- حال آن چیزی که منسوب باشد، است در حالی که ما حال را در خوانیم تا متمیز
 را نپسندیم و نفهمیم؛ شافیت منسوبان به شافیت حال که شافیت
 یاخ؛ معرفت حال متوقف بر معرفت نسب است ولی
 معرفت نسب را از کلام عرب و استعمال آن در فهمیم

۱- حال مستقل؛ وصف غیر ثابت / اکثر الاستعمال
 ۲- حال لازم؛ وصف ثابت / جزی / قلیل الاستعمال
 له قیاس؛ برای تاکید عاملش ۲ عاملش دلالت بر
 حدوث و تجدد کند
 سایر؛ قائما بالقسط

۱- حال مستق
 ۲- حال جامد
 مؤول به مستق - کثیر الاستعمال
 غیر مؤول به مستق - قلیل الاستعمال

«مؤول به مستق»
 ۱- دلالت بر تعیین قیت کند؛ بقه عدا بکذا - مستقرا
 ۲- دلالت بر مفاعله کند؛ بقه لدا بیدا - مقبوضا
 ۳- دلالت بر ترتیب کند؛ کتر زید ادا - سجاعا
 ۴- دلالت بر ترتیب کند؛ تعلم الحساب یا یا یا یا - مرتبا

حالت
 استکلا
 توین
 یاخها

اقسام
 حال
 مؤول به مستق
 مؤول باشد
 عدد باشد
 دلالت بر تفضیل کند
 نوعی و قسمی از ذوالحال باشد
 فرع و تدبیر ذوالحال باشد
 اصل باشد ذوالحال فرع آن باشد

۱- مضاف؛ شرط حال نکره بودن است.
 ۲- لویس و بقره؛ شرط حال مکرر بودن است.
 ۳- کوفیون؛ متضمن معنای شرط است؛ نکره بودن در آن شرط است.
 متضمن معنای شرط است؛ نکره بودن در آن شرط است.

حالت نکره
 ۳
 حالت معرفه

۴- علی المنبر المشرق؛ تأویل به نکره برداشته شود؛ اِحْتِجَادٌ وَحْدًا (مُتَقَرِّدًا)

۱- لیبویم؛ سیاهی است مطلقاً؛ زید طالع یقیناً
 ۲- صبر؛ قیاس است از مصدر نوعی از فعلش باباً؛ حَبَّتْ رَضًا
 ۳- ملبت؛ برش

حالت نکره
 تفریق نکره

«قیاسی است در این موارد»

قیاس؛
 ۱- بعد از اما (رطبه) بیاید؛ أما علیاً فعالم
 ۲- بعد از خبری که مستجاب آن است؛ زید زهر سیر
 ۳- بعد از خبری که مصلی به آن نماند است؛ انت الرجل علیاً

۱- حال + ذوالحال (نکره)؛ صوحاً طلل

۲- ذوالحال (نکره) موصوف + صفت؛ کتاب من عندنا مصدق

۳- ذوالحال (نکره) مضاف + مضاف الیه؛ أربعة أيام سواء للسائلین

۴- نکره + ذوالحال؛ ما اهللنا من قرية الا ولها كتاب معلوم

۵- نکره + ذوالحال؛ لا ینف امرؤ علی امری مسترسلاً

۶- استفهام + ذوالحال؛ هل تم عسیر باقیاً

ذوالحال نکره
 غالبی است
 با این مجوزات

تعریف
 اشکال و تعریف
 اقسام و پنجگانه حال
 احکام
 ی. نما کلی بحث حال